

## The impact of the power structure of the Saudi government on the pattern of its foreign behavior, especially towards the Islamic Republic of Iran

Hossein Gharibi<sup>1</sup>  
Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi<sup>2\*</sup>  
Ahmad Naqibzadeh<sup>3</sup>  
Kayhan Barzegar<sup>4</sup>

Received on: 14/06/2020  
Accepted on: 19/11/2020

### Abstract

One of the key and fundamental variables in recognizing the pattern of foreign behavior of a state in the international system is understanding the structure of power and how power is formulated and distributed in a national unit. In this study, using the neoclassical theory of neoclassical realism, the structure and formulation of power, how the policy-making system, the decision-making process in the Saudi system and the analysis of the foreign policy of this country, especially towards the Islamic Republic of Iran have been studied. The reason for adopting different approaches in Saudi foreign policy is to engineer the asymmetric power structure in this country. From the beginning of its formation until now, it has been based on the element of the king as the main nucleus of power. And the behavior of the government in the foreign sphere has always been a function of the situation and conditions of the king's power in the political system of this country. By adopting an aggressive approach to foreign policy, the Saudi regime seeks to manage the internal challenges that threaten and divert it to the external environment; In order to achieve this goal, the Islamic Republic of Iran, due to its special characteristics, is introduced as an immediate threat to the surrounding environment. The author assumes that "the formulation and structure of government power in Saudi Arabia is an important and influential factor in determining a variety of balancing strategies and facilitating the threefold relationship of cooperation, competition and conflict in the country's foreign policy." Therefore, the purpose of the research is to answer this basic question; "What effect does the formation and structure of the centralized power in the monarchy in Saudi Arabia have on the country's foreign policy, especially towards the Islamic Republic of Iran?" Therefore, considering the power structure in this country, the analysis of the causes of this country's interventionist behavior and approach in the region is the focus of this study.

**Keywords:** Power Structure, Foreign Policy, Neoclassical Realism, Saudi Arabia, Islamic Republic.

- 
1. PhD Student, International Relations, Islamic Azad University, Sciences and Research Branch, Tehran, Iran. (Email: hgharibi@yahoo.com)
  - 2\* . Professor of International Relations, Allameh Tabatabai University. (Corresponding Author: dehghani@atu.ac.ir)
  - 3 . Professor in Political Sciences, University of Tehran (Email: anaghib@ut.ac.ir)
  - 4 . Associate Professor of International Relations, Islamic Azad University, Science and Research Branch, Tehran, Iran (Email: k-barzegar@srbiau.ac.ir)

## تأثیر ساختار قدرت دولت عربستان سعودی بر الگوی رفتار خارجی این کشور بویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۳/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۹

حسین غریبی<sup>۱</sup>

سید جلال دهقانی فیروزآبادی<sup>۲\*</sup>

احمد نقیب زاده<sup>۳</sup>

کیهان برزگر<sup>۴</sup>

### چکیده

یکی از متغیرهای کلیدی و اساسی در شناخت الگوی رفتار خارجی یک دولت در نظام بین‌الملل، فهم ساختار قدرت و چگونگی صورت‌بندی و توزیع قدرت در یک واحد ملی است. در این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه نو واقع‌گرایی نوکلاسیک به بررسی ساختار و صورت‌بندی قدرت، چگونگی نظام سیاست‌گذاری، فرایند تصمیم‌گیری در نظام عربستان سعودی و تحلیل سیاست خارجی این کشور به ویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران پرداخته شده است. علت اتخاذ رویکردهای مختلف در سیاست خارجی عربستان، به مهندسی ساختار نامتقارن قدرت در این کشور بر می‌گردد که از ابتدای شکل‌گیری آن تاکنون بر عنصر پادشاه به عنوان هسته اصلی قدرت بنا گردیده و رفتار دولت در حوزه خارجی را همواره تابعی از وضعیت و شرایط قدرت پادشاه در نظام سیاسی این کشور نموده است. نظام حکمرانی سعودی با اتخاذ رویکردی تهاجمی در سیاست خارجی، سعی در مدیریت چالش‌های داخلی تهدیدزا و انحراف آن به محیط بیرونی دارد؛ در راستای تحقق این هدف، جمهوری اسلامی ایران را به دلیل ویژگی‌های خاص خود، به عنوان تهدید آنی در محیط پیرامونی آن کشور معرفی می‌نماید. مفروض نگارنده این است که «صورت‌بندی و ساختار قدرت دولت در کشور عربستان سعودی، عامل مهم و تأثیرگذاری در تعیین انواع راهبردهای موازنه‌ای و تسهیل مناسبات سه‌گانه همکاری، رقابت و منازعه در سیاست خارجی این کشور است». از این رو هدف پژوهش پاسخ به این پرسش اساسی است: «صورت‌بندی و ساختار قدرت متمرکز در نهاد سلطنت در عربستان سعودی چه تأثیری بر سیاست خارجی این کشور به ویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران دارد؟». بنابراین با در نظر داشتن ساختار قدرت در این کشور، واکاوی علل رفتار و رویکرد مداخله‌گرایانه این کشور در منطقه، کانون این پژوهش را تشکیل می‌دهد.

**واژگان کلیدی:** ساختار قدرت، سیاست خارجی، واقع‌گرایی نوکلاسیک، عربستان سعودی، جمهوری اسلامی ایران.

۱. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (صفحه ۲۲۰-۱۸۵)

(hgharibi@yahoo.com)

۲. استاد روابط بین‌الملل، دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول: dehghani@atu.ac.ir)

۳. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه تهران (anaghib@ut.ac.ir)

۴. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران (k-barzegar@srbiau.ac.ir)

## مقدمه

سیاست خارجی پدیده‌ای چندوجهی است که منشاء و خاستگاه آن را باید در بخش‌های مختلف دولت جستجو کرد. یکی از متغیرهای کلیدی و اساسی در شناخت الگوی رفتار خارجی و کنش یک دولت در نظام بین‌الملل، فهم ساختار قدرت و درک چگونگی صورت‌بندی و توزیع قدرت در یک واحد ملی است. در حقیقت خاستگاه اصلی تفاوت شیوه‌های رفتاری یک دولت در مواجهه با رخدادهای بیرونی را، باید در ویژگی‌های ساختار و صورت‌بندی قدرت و همچنین چگونگی نظام سیاست‌گذاری و فرایند تصمیم‌گیری دولتها جستجو کرد. پرواضح است که تاکید بر اثربخشی ساختار قدرت بر سیاست خارجی، به معنای نفی تاثیرگذاری سایر عوامل نیست. آنچه در این نوشتار مورد تاکید واقع گردیده، این است که در میان متغیرهای اثرگذار داخلی بر فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در حوزه سیاست خارجی، عنصر نظام سیاسی و چگونگی صورت‌بندی قدرت دولت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بر همین اساس گونه‌شناسی رژیم‌های سیاسی به عنوان یک شاخص و معیار مهم برای فهم سیاست خارجی دولتها محسوب می‌گردد. اغلب نظریات روابط بین‌الملل و سیاست خارجی در تحلیل رفتار خارجی دولتها، به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم، سراغ متغیر دولت رفته و هریک از منظری خاص، الگوی رفتاری یک واحد ملی در نظام بین‌الملل را بررسی نموده‌اند. تمایز این نوشتار در نوع رویکردش است که از دریچه جامعه‌شناسی سیاسی وارد منظومه دولت در نظام سیاسی عربستان سعودی شده و ضمن بررسی اجزای تشکیل‌دهنده ساختار قدرت آن، به بررسی و واکاوی تاثیرات آن بر سیاست خارجی این کشور می‌پردازد. از این رو فهم ساختار قدرت در نظام سیاسی عربستان سعودی برای تحلیل رفتار و سیاست خارجی آن کشور در حوزه منطقه‌ای به ویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران یک ضرورت اساسی است.

نگارنده برای فهم و درک الگوی رفتار خارجی عربستان سعودی و میزان اثرگذاری ساختار قدرت دولت بر سیاست خارجی این کشور از روش تحقیق کیفی بهره گرفته و با جمع‌آوری داده‌ها از طریق تحلیل اسناد و مدارک، توصیف تحلیلی، ادراکی و همچنین تحلیل محتوا به بررسی تاثیرات نظام سلطنتی و صورت‌بندی قدرت در هیئت حاکمه آل سعود بر سیاست خارجی این کشور پرداخته است. همچنین سعی کرده است؛ با مطالعه خاطرات و نوشته‌های افرادی که سال‌ها در جامعه سعودی زندگی کرده و یا در دربار سلطنتی زندگی کرده‌اند؛ به لایه‌های تو در تو نظام

شاهزاده ای عربستان سعودی رفته تا بتواند؛ براساس آن داده ها، ریشه ها و انگیزه های کارگزاران هیئت حاکمه سعودی در اتخاذ رویکرد تهاجمی در حوزه سیاست خارجی به ویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران را بررسی نماید. اساساً صورت بندی قدرت دولت در هر جامعه ای از نظام یا منظومه ای از مناسبات و شبکه های قدرت که با رهبران کلیدی که معمولاً با عنوان بازیگران قدرت ( Power Actors) شناخته می شوند؛ در پیوند است. لیکن سرشت و ماهیت روابط و مناسبات میان بازیگران قدرت، در سطوح مختلف در جوامع و کشورهای گوناگون، متفاوت است. ساختار قدرت در نظام سیاسی عربستان سعودی نیز از این قاعده مستثنی نیست. عربستان سعودی از سال ۱۹۳۲ تا به امروز که سلطنت آل سعود بنیان نهاده شد؛ دارای نظام سلطنت مطلقه و موروثی بوده است با این تفاوت که بر خلاف کشورهای دیگر سلطنتی، انتقال قدرت از پدر به پسر منتقل نشده بلکه به صورت افقی بوده و از برادر به برادر دیگر منتقل گردیده است؛ البته مورد محمد بن سلمان با فرض پادشاه شدنش یک نمونه استثنایی در تاریخ این کشور محسوب خواهد شد.

مهندسی ساختار قدرت در این کشور از ابتدای شکل گیری آن تاکنون بر عنصر پادشاه به عنوان هسته اصلی قدرت بنا گردیده است و تمامی مناصب و پست های سیاسی، مذهبی و لشگری با حکم شخص پادشاه تنفیذ می گردد. یکی از مهم ترین حوزه های مسئولیت پادشاه که البته تعداد اندک و معدودی از شاهزادگان نیز اجازه ورود به آن عرصه را دارند؛ حوزه سیاست خارجی است. دلیل اهمیت سیاست خارجی برای ساختار نامتقارن قدرت در عربستان سعودی این است که رفتار دولت در حوزه خارجی، همواره تابعی از وضعیت و شرایط قدرت پادشاه در نظام سیاسی این کشور بوده است. بدین مفهوم که شالوده سیاست خارجی این کشور بر مدار و محور بنیادی نظام سیاسی عربستان سعودی، یعنی حفظ ساختار سلطنت و نظام پادشاهی طراحی و عملیاتی می گردد؛ قرار است که سیاست خارجی عامل تحکیم و ثبات سلطه داخلی پادشاه و نهاد سلطنت باشد. مفروض نگارنده این است که "صورت بندی و ساختار قدرت دولت در کشور عربستان سعودی، عامل مهم و تأثیر گذاری در تعیین انواع راهبردهای موازنه ای و تسهیل مناسبات سه گانه همکاری، رقابت و منازعه در سیاست خارجی است." حال با توجه به فرضیه پژوهش این پرسش اساسی مطرح می شود؛ «صورت بندی و ساختار قدرت متمرکز در نهاد سلطنت در عربستان سعودی چه تأثیری بر سیاست خارجی این کشور بویژه در قبال جمهوری اسلامی ایران دارد؟».

## الف - چارچوب مفهومی و نظری

در تبیین مسئله و راست آزمایی فرضیه، از چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک بهره گرفته شده است. دلیل‌گزینش این نظریه، تمرکز و توجه لازم آن به عنصر دولت و اجزای آن به عنوان یک عامل موثر بر تصمیمات و سیاست‌گذاری‌ها در حوزه سیاست خارجی است. چارچوب نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک به عنوان نظریه‌ی مرتبط با متغیر اصلی این پژوهش یعنی ساختار قدرت دولت، این امکان را به صورت روشمند می‌دهد؛ تا با در نظر داشتن مجموعه‌ای از متغیرها در سطح داخلی کشورها به سراغ منظومه دولت، به عنوان یک متغیر میانجی، رفته و با عنایت به عواملی چون "نوع رژیم سیاسی، ساختار قدرت داخلی، ساختار تصمیم‌گیری، رابطه میان نهادهای تصمیم‌گیری و سازوکارهای تصمیم‌گیری در نهادهای مختلف داخلی" (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۴۸)، با بسط و تبیینی مفصل‌تر به بررسی و واکاوی علل و ریشه‌های رفتاری دولت عربستان سعودی در سپهر سیاست خارجی به وبژه در قبال جمهوری اسلامی ایران پرداخته شود. در ادامه‌ی بحث نظری واقع‌گرایی نوکلاسیک، از نظریه روزنا نیز به دلیل توجه به متغیر حکومتی که ناظر بر ساختار و فرایند‌های یک حکومت و تاثیر آنها بر سیاست خارجی است نیز بهره‌گیری شده است. متغیر حکومتی در حقیقت به ماهیت، شکل و ساختار حکومت و بخش‌های مختلف یک نظام سیاسی و فرایندهای تصمیم‌گیری در آن مربوط می‌شود. در عمل نیز این امکان فهم را به پژوهشگر می‌دهد تا با درک ساختار و فهم صورت‌بندی قدرت در یک نظام سیاسی، که به نوعی بیانگر شیوه اعمال قدرت، نحوه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است؛ به الگوی رفتاری یک حکومت در حوزه سیاست خارجی پی‌ببرد.

بر مبنای نظر و دیدگاه روزنا، درک و تحلیل رفتار خارجی دولتها، نیازمند یک فهم و ارزیابی دقیق از ساختار قدرت و نوع نظام سیاسی یک کشور است. چرا که با توجه به صورت‌بندی قدرت سیاسی و شرایط سیاسی و اجتماعی هر دولت، وزن، سهم و میزان تاثیرگذاری هریک از متغیرهای پنجگانه، متفاوت خواهد بود. همین تفاوت‌ها موجب شکل‌گیری رفتار یک دولت خاص در حوزه سیاست خارجی در واکنش به شرایط مختلف، می‌گردد. به اعتقاد وی هیچ‌یک از این متغیرها در تحلیل سیاست خارجی از میزان اثربخشی یکسان و ثابتی برخوردار نیستند (Rosenau, 2006: 173-175). از دیدگاه اندیش ورزان این نظریه، سیاست خارجی تابعی از جایگاه دولت در نظام بین‌الملل و همچنین توانمندیهای قدرت مادی آن است؛ اینان برای برداشت‌های ذهنی و ساختارهای داخلی دولتها نیز

اهمیت قائل هستند. گیدئون رز نیز بر این مطلب تاکید می نماید که تمرکز اصلی تحلیل این نظریه بر متغیرهای داخلی چون رهبران، نهادهای اجتماعی و سیاسی و حتی بازیگران خرد و فرعی (Sub-State Actors) که در روند سیاستگذاری و تصمیم گیری نقش دارند؛ است (Rose, 1998: 151). اگر تعریف رابرت دال پیرامون متغیر حکومتی را پذیرفته شود که "نظام سیاسی مجموعه ای از عناصری است که با هم تعامل دارند و به صورت مجزا و هم جمعی بر افراد و مجتمع هایی که عناصر یا بخش های نظام را تشکیل می دهند، اعمال قدرت و نفوذ می کنند" (دال، استاین بریکنر، ۱۳۹۴: ۶۹). آن گاه به خوبی می توان بر تأثیرات این متغیر بر سیاست خارجی پی برد. راندال شوئلر نیز در رابطه با اهمیت و اثر بخشی متغیر حکومتی بر سیاست خارجی تصریح می نماید؛ میزان و درجه همگرایی و انسجام یک نظام سیاسی، براساس ترکیبی از این چهار عنصر، ۱. اجماع نخبگان، ۲. انسجام نخبگان، ۳. آسیب پذیری رژیم های سیاسی، ۴. انسجام اجتماعی، تعیین می گردد. در حقیقت این عناصر در تعیین راهبردهای موازنه ای دولتها و نوع واکنش آنها نسبت به تهدیدات محیط بیرونی مداخله می کنند و آنها را نسبت به یکدیگر متمایز می سازند (Schweller, 2006: 47). تالیافرو نیز بر این نکته تاکید صریح دارد؛ متغیرهای سطح داخلی در تعیین انواع راهبردهای موازنه از سوی دولت ها موثر هستند (Taliaferro, 2009: 4).

چارچوب نظری فوق در تحلیلی چند سطحی نقش متمایزی از دولت ها را ارائه می کند و معتقد است؛ دولت ها میزان متغیرهای مداخله گری هستند که مابین متغیر سیستمیک / ساختاری و متغیر وابسته سیاست خارجی جا دارند. بنابراین ممکن است کشورها با گستره ی وسیعی از گزینه های سیاست خارجی مواجه شوند که توسط عوامل سیستمیک تعیین می شود. اما گزینه هایی که به ویژه حاکمان سیاسی انتخاب می کنند؛ ممکن است محصول همان متغیرهای مداخله گر باشد. بنابراین این احتمال وجود دارد که دو کشور همزمان با یک چالش ساختاری مواجه باشند؛ اما با توجه به ویژگی های ساختاری متمایز خود، سیاست متفاوتی اتخاذ کنند. به عنوان مثال می توان به تحولات سال ۲۰۱۱ در جهان عرب موسوم به بهار عربی اشاره کرد که نحوه برخورد کشورهای منطقه با یک متغیر (بهار عربی) چگونه از یکدیگر متفاوت بود. برای فهم بهتر این نظریه می توان به نحوه رفتار دو دولت کویت و عربستان نسبت به متغیر بهار عربی اشاره کرد. همانگونه که این نظریه تاکید دارد؛ متغیرهای داخلی همچون میزان اجماع و انسجام نخبگان و درجه آسیب پذیری نظام سیاسی در تعیین راهبردهای موازنه ای از سوی دولتها موثر هستند. به دلیل ساختار نامتقارن قدرت در عربستان سعودی

و نگرانی از دومینوی فروپاشی، حاکمان سعودی در حرکتی فرار به جلو راهبردی تهاجمی را در سیاست خارجی خود برگزیدند که نمود عینی این تمایز رفتاری میان دو کشور، در بحران سوریه و دخالت آشکار سعودی‌ها و حمایت تمام‌قد آنها از گروه‌های افراطی علیه دولت بشار اسد بود. با توجه به مباحث نظری بیان شده، می‌توان نوع ساختار و صورت‌بندی قدرت سیاسی و فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در نظام‌های سیاسی متمرکز و غیرمتمرکز را به شرح ذیل ترسیم نمود:

### جدول ۱: صورت‌بندی قدرت و فرایند تصمیم‌گیری در نظام‌های سیاسی متمرکز و غیرمتمرکز

نظام اقتصادی	در حال توسعه		توسعه یافته		
	افقی	عمودی	افقی	عمودی	
ساختار قدرت سیاسی	غیرمتمرکز	نیمه متمرکز	غیرمتمرکز	متمرکز	
ترتیب و اولویت بندی متغیرها در ساختار تصمیم‌گیری	نقش سیستم حکومت جامعه شخص	نقش شخص حکومت سیستم جامعه	نقش جامعه حکومت سیستم شخص	نقش شخص حکومت سیستم جامعه	
نمونه کشورها	---	ایران	عربستان	هند	چین

### ب) ساختار قدرت دولت عربستان سعودی

بدون فهم و شناخت چگونگی ساختار قدرت به لحاظ نحوه توزیع و تخصیص قدرت و چگونگی فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری، مطالعه و تحلیل الگوی رفتاری یک کشور در حوزه سیاست خارجی، قریب به صواب نخواهد بود.

صورت‌بندی قدرت در کشورها، اغلب تحت تاثیر مجموعه‌ای از عوامل ساختاری و غیر ساختاری است که توزیع قدرت در آنها به صورت رسمی و غیر رسمی صورت می‌گیرد. اساسا ساختار سیاسی به عنوان بخشی از نظام سیاسی شامل قدرت سیاسی، نهادها و سازمان‌های سیاسی و همچنین زیرمجموعه‌های نظام سیاسی است (نقیب زاده، ۱۳۸۰: ۱۶۵). بر اساس شاخص‌ها و معیارهای مرسوم طبقه‌بندی نظام‌های سیاسی، حکومت عربستان سعودی، جزو نظام‌های سیاسی سلطنتی مطلقه قرار می‌گیرد. از زمان تاسیس دولت پادشاهی عربستان سعودی در ۱۹۳۲، اساس نظام

سیاسی، برپایه پدرسالاری سیاسی و مذهبی استوار بوده است. نظام سیاسی عربستان همواره نظام قبیله‌ای بوده و هنوز هم همین نظام حاکم است (شیرازی، ۱۳۶۷: ۱۷). منبع اصلی قدرت در تمام سطوح حکومتی عربستان سعودی متکی بر سلطنت مطلقه آل سعود بوده و شاه و شاهزادگان تراز اول از قدرت و آزادی عمل گسترده‌ای برخوردار هستند؛ در این نظام سیاسی، شاه بر تمام شئون زندگی رعایای خود مسلط است.

با پذیرش این واقعیت که صورت بندی قدرت در کشورها، اغلب تحت تاثیر مجموعه‌ای از عوامل ساختاری و غیرساختاری است؛ می‌توان به نقش امریکا به عنوان عامل موثر غیرساختاری قدرت، در این کشور اشاره کرد. آبوریش در کتاب «درباره سلطنت» به خوبی پرده از نقش مهم و اساسی انگلستان در شکل‌گیری و ایجاد حکومت آل سعود برمی‌دارد و معتقد است؛ پیروزی و به قدرت رسیدن خانواده سعودی بدون اتکا به توان نظامی و حمایت سیاسی انگلستان در شبه جزیره عربستان امکان‌پذیر نبوده است. اما اینکه چه اتفاقی می‌افتد؛ انگلستان عرصه پرطمع عربستان سعودی را به نفع امریکا خالی می‌کند؛ سوالی است که نویسنده هم در کتاب خود مطرح می‌نماید (Aburish: 1996: 9-37).

به هر حال در فقدان حضور انگلستان، تضمین بقا و حیات سیاسی خاندان آل سعود به عنوان مهم ترین رکن منافع ملی موجب گردید؛ حاکمان سعودی خلاء ایجاد شده را با اتکا و وابستگی به حمایت‌های امریکا پرکنند. بدین ترتیب هدف غائی حاکمان سعودی تأمین امنیت این کشور و افزایش نفوذ منطقه‌ای خود در قبال فرمانبرداری تمام قدا از سیاست‌ها و برنامه‌های منطقه‌ای امریکا باشد. اوج توافق و تفاهم میان این دو کشور هنگامی بود که ابن سعود در تاریخ ۲۵ بهمن ۱۳۲۴ (۱۴ فوریه ۱۹۴۵) با روزولت رئیس جمهور امریکا که از یالتا باز می‌گشت؛ ملاقات کرد؛ این نخستین ملاقات پادشاه با یک رئیس دولت خارجی بود (شیرازی، ۱۳۶۷: ۸۷). وابستگی سیاست‌های عربستان به امریکا تا حدی است که تصمیم‌گیری‌های راهبردی این کشور حتی اگر مغایر با منافع ریاض باشد؛ نیز متکی بر دستورات کاخ سفید است. نمونه این موضوع را می‌توان در افزایش صادرات نفت عربستان دانست؛ امریکا برای جبران کسری ناشی از کاهش صادرات نفتی ایران، آن را مطرح کرد و باعث کاهش قیمت نفت شد و در سایه کسری بودجه شدیدی که ریاض با آن روبرو گردید؛ خسارت اقتصادی قابل توجهی به این کشور وارد کرد.

با توجه به آنچه در خصوص هندسه قدرت در این کشور بیان شد؛ الیوت هاس علل بقای این ساختار را اینگونه بیان می‌دارد: ۱. به روز رسانی و تطبیق استراتژی شیوه‌های مدیریت قبایل و



مردمان بادیه نشین به روش های نوین، ۲. مدیریت گروه های اجتماعی و متحدین در عصر جدید، ۳. استفاده هوشمندانه این خانواده از پول برای خرید فرمان پذیری و یا حداقل تسلیم، ۴. نقش گسترده و اغلب سرکوبگرانه ی مذهب که مردم را به اطاعت از خدا و فرمانبرداری بی چون و چرا از آل سعود دعوت می کند، ۵. غفلت و خواب آلودگی خود جامعه سعودی است؛ این جامعه غالباً کم تحرک بوده و از بدو تولد با حس فرمان برداری از خدا و حاکم و آداب و سنن خو گرفته است (الیوت هاوس، ۱۳۹۴: ۳۲). در ادامه تداول و انتقال قدرت در درون خاندان سعودی که برگرفته از نویسنده امریکایی در روزنامه نیویورک تایمز است؛ به خوبی روند انتقال غیر متعارف آن را نشان می دهد (Hubbard, 2020).

## ۱- هسته بنیادی ساختار قدرت

پادشاه: بر مبنای شاخص ها و معیارهای طبقه بندی حکومتها، نظام سیاسی عربستان در زمره حکومتهای سلسله مراتبی قرار می گیرد که پادشاه در راس هرم قدرت قرار دارد (بلاندل، ۱۳۷۸: ۳۷۸). در سپهر حاکمیت سیاسی عربستان، قدرت و حکومت، متعلق به پادشاه به عنوان موسس نظام بوده و پس از آن به فرزند ارشد و سپس برادران پادشاه منتقل می شود. پادشاه بالاترین مقام سیاسی و اصلی ترین کانون قدرت است. افزون بر تصدی پست نخست وزیری، قوه مقننه و قضائیه را نیز هدایت و تمامی مقامات مهم همچون ولیعهد، هیئت وزیران، استانداران یا امیران مناطق، توسط پادشاه نصب و عزل می شود. این انتصاب ها تنها بر پایه اصل شایسته سالاری نیست؛ بلکه وفاداری نیز بسیار مهم است. میزان وفاداری براساس خویشاوندی و تعلقات قبیله ای سنجیده می شود و هیچ یک از مقامات نه وزیران (به استثنای چندین وزیر از خانواده سلطنتی) و نه دیوان سالاران، قدرت سیاسی ندارند؛ در باره امور مهم تصمیم گیری نمایند (استنسی، ۱۳۹۵: ۱۱۷). ماهیت ساختار قدرت در این کشور به نوعی منحصر به فرد است؛ همه چیز در خاندان سعود خلاصه می شود. برای ابن سعود، ایده یک دولت مردمی هرگز وجود نداشت تا براساس چنین ایده ای مرزهایش را به روی دیگر کشورهای جهان بگشاید و به ایجاد رابطه با آنها پردازد و همین امر بود که حاکمان سعودی برخلاف مصری ها هیچ گاه در پی تشکیل یک امت عربی نبودند (امیراصلانی، ۱۳۹۸: ۲۸). همانگونه که بیان شد پادشاه هسته و بنیان اصلی قدرت را تشکیل می دهد که در سایه و ذیل آن می توان دو گروه دیگر را به مثابه لایه های اصلی و تبعی ساختار قدرت از یکدیگر متمایز و طبقه بندی نمود.



## ۲- لایه های اصلی ساختار قدرت

### ۲-۱- خاندان آل سعود

جامعه هفت هزار نفری شاهزادگان و خاندان آل سعودی مجموعه ای گسترده و در عین حال محدود است. کلیت ساختار قدرت در دست تعداد معدودی از اعضای خاندان سلطنتی است و میزان گردش و تداول قدرت در این نظام خانوادگی، بسیار محدود و پائین است ( Holden and Johns, 1981: 238). پژوهشگر نروژی در همین رابطه در مطالعات میدانی خود می نویسد؛ همه تصمیمات مهم امنیتی، اقتصادی و خارجی را چند تن از شاهزادگان ارشد می گیرند. به عبارتی نظام نخبگان بسیارمتمرکز است؛ حتی تصمیم های جزیی نیز در راس سلسه مراتب تصمیم گیری، اتخاذ می گردد (استنسی، ۱۳۹۵: ۷۷).

هرب نیز در توصیف ساختار اقتدارگرایانه و چگونگی صورت بندی قدرت میان شاهزادگان ارشد نظام سلطنتی در عربستان، دو نوع سلسله مراتب موازی اقتدار را از هم متمایز می نماید. نخست سلسله مراتب مشهود و قابل شناسایی دولتی و دیگری سلسله مراتب کمتر شفاف خانواده سلطنتی است. خانواده سلطنتی محل تجمع رهبران سیاسی به شمار می آید؛ با این حال نباید خانواده را با حکومت یکی فرض کرد؛ چراکه خانواده سلطنتی بودن لزوماً به معنای دخیل بودن در امر سیاست نیست. با وجود این ممکن است؛ شاهزادگانی که هیچ منصب رسمی ندارند؛ بسیار قدرتمند باشند. در مجموع شاهزادگان ارشد سعودی بر مبنای اختیاراتی که در این نهادها دارند؛ از قدرت وتو نیز برخوردار هستند. البته در میان این حلقه های قدرت، شماری شاهزاده پرنفوذ ارشد هم وجود دارند که هیچ پایگاه حمایتی نهادینه شده ای ندارند؛ اما همچنان محترم و با نفوذ شمرده می شوند و با ثروت شخصی اشان توانسته اند؛ شبکه های موکلان خود را حفظ کنند (استنسی، ۱۳۹۵: ۷۲-۶۶). نکته درخور توجه این است که تا قبل از ولیعهدی محمد پسر ملک سلمان، چرخش و تداول قدرت به صورت افقی و در میان برادران تنی و یا ناتنی بود؛ ولی هم اینک این جابجایی قدرت با وجود برادر ملک سلمان، به صورت عمودی به پسر منتقل شده است که خود بالقوه چالشی در ساختار داخلی قدرت در این کشور محسوب می گردد .

## ۲-۲- وهابیت

پس از شاهزادگان سعودی، جناح مذهبی در قامت آئین وهابیت، دومین جریان قدرتمند و تأثیرگذار بر سیاست و حکومت در عربستان سعودی محسوب می شده است. آموزه های دینی و علمای وهابیت، همواره یکی از پایه های اساسی قدرت در الگوی حکمرانی در شبه جزیره عربستان نقش مهم و موثری در فرایند تشکیل و تداوم اقتدارگرایی در این کشور داشته است. دینامیزم های مذهبی به حاکمان سعودی کمک کرد؛ اقتدارشان را بر سرزمین و قلمروی جغرافیایی در این منطقه توسعه و گسترش دهند. نویسنده کتاب "عربستان سعودی، قدرت، مشروعیت و بقا" معتقد است؛ رابطه سیاسی میان حاکمان سعودی و رهبران وهابی همواره در طول سه دوره حکمرانی آل سعود بسیار نزدیک و حمایت کننده بوده است. به گونه ای که بدون حمایت هر یک، دیگری امکان و توان پیروزی در عرصه میدان را نداشته و پادشاه همواره مشروعیت خود را به اصول و پایه های سنتی و مذهبی، وابسته می دیده است؛ تا پایگاه و حمایت مردمی (Niblock, 2006: 22-29). در حقیقت می توان گفت؛ وهابیسیم به عنوان موتور محرکه و عامل مشروعیت ساز برای حاکمان سعودی عمل کرده و رهبران مذهبی و دینی زمینه بسط و گسترش قلمرو جغرافیایی و سیاسی حاکمان سیاسی را فراهم کرده اند.

دستگاه دینی، یک نیروی سازمان یافته در ساختار قدرت عربستان سعودی به شمار می آید که هفتاد هزار مسجد در سراسر کشور را اداره می کنند. به تعبیری عربستان سعودی کنونی، کشوری است؛ متکی بر شبکه ای از ۷ هزار شاهزاده و ۷۰ هزار مسجد (درویشی، ۱۳۹۷: ۴۷)، پادشاهان سعودی همواره تلاش کرده اند؛ با تاسیس شوراها و سازمان های مذهبی تحت نظر دولت، مذهب را به عنوان ابزار استحکام حکومت خویش به کار گیرند.

یکی از نهادهای مهم مشورتی برای پادشاه و هیئت وزیران که در ذیل همین لایه اصلی ساختار قدرت، یعنی مذهب وهابیت، قرار دارد؛ شورای علمای بزرگ موسوم به هیئه الکبار العلماء است که بالاترین مقام مذهبی در این نهاد مفتی کل است که به حکم پادشاه منصوب می شود و نسبت به امور محوله از سوی پادشاه فتوی صادر می کند (استنسیلی، ۱۳۹۵: ۸۵). اما بروز تحولاتی در ساحت داخلی و خارجی عربستان سعودی سبب گردید؛ جایگاه مذهب وهابیت و به ویژه علمای دینی در این کشور دستخوش تغییر گردد.

تضعیف و کاهش نفوذ طبقه مذهبی: پس از آشکار شدن نقش برخی از رهبران تندروی مذهبی

در این کشور در رخداد یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ و اقدامات تروریستی دیگر در آمریکا و اروپا، حاکمان سعودی تصمیم به کاهش نفوذ و تاثیر این نهاد دینی در حکومت و جامعه عربستان گرفتند. اما در دوران ولیعهدی محمد بن سلمان، نفوذ و تاثیر نهاد دینی در حکومت و جامعه عربستان به شدت تضعیف شده است. اگرچه بعد از رسیدن محمد بن سلمان به ولیعهدی، عبدالعزیز آل‌الشیخ، مفتی اعظم سعودی و تعدادی دیگر از مفتیان درباری به وی تبریک گفته و با او بیعت کردند. اما از موضع‌گیری‌های متعدد شاهزاده جوان، می‌توان فهمید؛ او میانه‌خوبی با وهابیت ندارد. مخالفت برخی از علمای مذهبی با طرح مدرن‌سازی عربستان در سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ موجب شده است؛ ولیعهد سعودی وهابیت تندروی سنتی را محدود کند؛ لذا سعی دارد تا وهابیت را در حد یک مذهب شخصی تقلیل دهد. رویکرد ولیعهد جوان مبنی بر تضعیف نفوذ نهادهای دینی، به نوعی موجب ایجاد شکاف و دوپاره‌گی آنها به وهابیت درباری و وهابیت تندروی ضد دولت شده است. این شکاف درونی وهابیت از یک سو موجب تضعیف یکی از پایه‌های قدرت ساختاری در عربستان شده و از سوی دیگر موجب تبدیل بخش رادیکال وهابیت به تهدیدی جدی برای عربستان شده است.

## ۲-۳- قبایل

قبیله و ساختار قدرت: شبه جزیره عربستان به لحاظ ساختار اجتماعی به طور عمده دارای بافت قبیله‌ای است و نظم سیاسی نیز تابع همین ساختار قبیله‌ای است. قبایل در عمل در ساختار قدرت در عربستان سعودی به ویژه در درون خانواده سلطنتی عنصر مهمی قلمداد می‌شوند. آبوریش، ساختار و صورت بندی نظام سیاسی در عربستان سعودی را همچنان مبتنی بر فرهنگ بادیه نشینی توصیف می‌کند که هیچ ذهنیت و اطلاعی از الزامات و اقتضانات اداره حکومت و نحوه مدیریت کشور ندارند (Aburish, 1996:25). قدرت قبیله‌ای اگر چه به صورت رسمی نبوده و قانونی مدون ندارد؛ اما به مثابه یک عامل بسیار مهم در جناح بندی‌های درون حاکمیت و حتی درون خاندان سعود جلوه گر شده است (نادری، ۱۳۸۸: ۸۱۰). توزیع و تقسیم قدرت در میان قبایل (هشت قبیله اصلی و حداقل ۱۵ قبیله فرعی)، اساساً بر مبنای روابط نسبی و سببی تعریف می‌شود. ساختارهای محوری و جریان اصلی قدرت در این کشور، در انحصار قبیله‌ی آل سعود است تا جایی که حتی ناسیونالیسم در عربستان، منحصر به سعودیسم و تاریخ مرتبط با آن شده است (طاهری، ۱۳۹۶: ۴۴). خانم کارن الیوت هاوس از مشاهدات عینی خود در باره وضعیت قبیله‌ای در این کشور، می‌گوید؛

عربستان سعودی امروزی بیش از اینکه یک دولت-ملت باشد؛ مجموعه‌ای از قبایل، مناطق و فرقه‌های اسلامی است که در کنار هم با ترس و سوءظن نسبت به هم زندگی می‌کنند (الیوت هاوس، ۱۳۹۶: ۱۰۷).

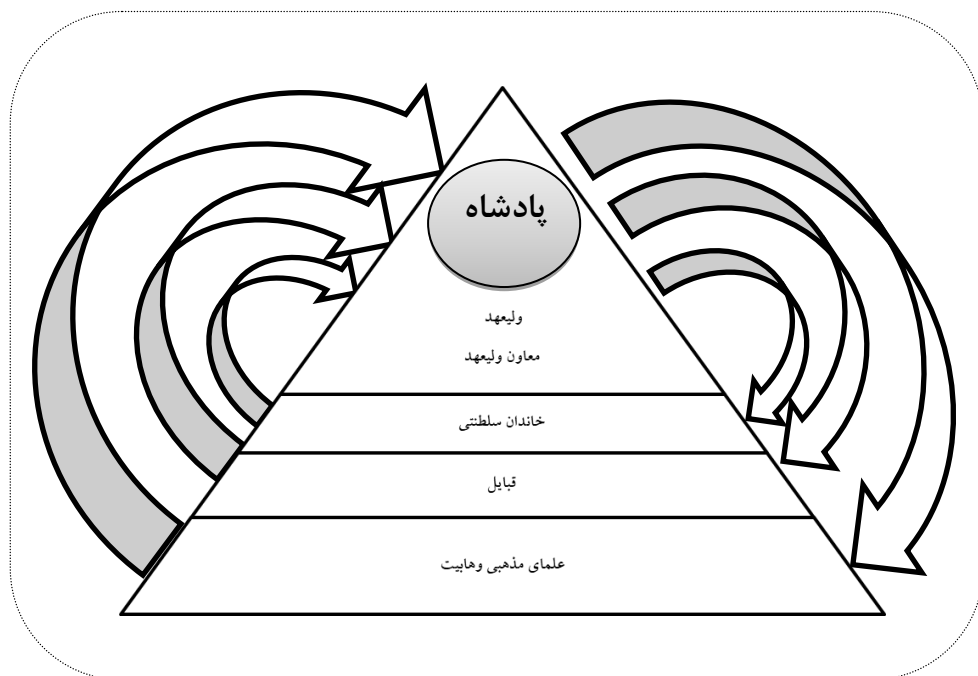
قبایل و سیاست خارجی: سران قبایل علاوه بر نقش آفرینی در ارتش و تامین نیروهای گارد ملی، همچنان تصمیم‌گیرندگان اصلی در سطح محلی هستند. لذا دولت مرکزی ناچار است؛ آنها را در تصمیم‌گیری‌ها در حوزه داخلی سهیم کند و برای آنها در ساختار قدرت جایگاه خاصی قائل شود. اما درباره نقش و اثر بخشی قبایل در حوزه سیاست خارجی، پارتریک در کتاب "سیاست خارجی عربستان منازعه و همکاری" می‌نویسد؛ دولت‌ها گاهی اوقات می‌توانند؛ از قبیله با هدف نفوذ سیاسی در کشورهای همسایه از آن بهره بگیرند. لیکن این عنصر، به عنوان یک محرک در سیاست خارجی، عامل ضعیف تلقی می‌شود؛ اگرچه به عنوان یک ابزار در سیاست خارجی منافع بر آن مترتب باشد (Patrick, 2016: 9).

تضعیف ساختار قبیله‌ای: نکته قابل توجه در این مسئله این است که آل سعود پس از به دست آوردن قدرت با اجرای سیاست یک‌جانشینی، در صدد تضعیف ساختار قبیله‌ای است و حاکمان سعودی با برتر پنداشتن قبیله آل سعود، سعی در کم‌رنگ کردن جایگاه روسای سایر قبایل و به نوعی تضعیف آنها را دارند. برای این منظور در شبکه‌های تأمین اجتماعی، به طور مستقیم رفاه اعضای قبیله را تأمین کرده و رهبران قبایل بزرگ را نیز با جذب در شبکه حمایتی پادشاه و گارد ملی به نوعی وامدار حکومت و وابسته به دولت می‌کنند. سیاست حکومت در عمل معطوف به کاهش نفوذ سیاسی شیوخ است و در حال حاضر پادشاه و شاهزادگان ارشد در تصمیم‌گیری‌های مهم ملی از رهبران قبایل مشورت نمی‌گیرند؛ این رویکرد سبب شده تا قدرت و اقتدار یک شیخ به طور کلی از مرزهای قبیله خودش فراتر نرود.

### ۳- لایه‌های تبعی ساختار قدرت

#### ۳-۱- شورای وزیران

تبعی بودن این لایه از ساختار قدرت بدین مفهوم است که نسبت خانوادگی و سببی با آل سعود، مهم‌ترین عامل در احراز و تصدی مناصب و پست‌های دولتی تلقی می‌شود. بیشتر اعضای کابینه



شکل ۲- لایه‌های اصلی ساختار قدرت

دولت، از شخصیت‌های ارشد آل سعود توسط پادشاه منصوب می‌شوند و آنها تنها به وی پاسخگو هستند. این رکن از حکومت تا سال ۱۹۵۸ فقط نقش مشاوره ای داشت؛ اما با پیچیده شدن مناسبات سیاسی و اقتصادی، به طور مستقیم " قدرت اجرایی را احراز نمود (آقایی، ۱۳۶۸: ۶۶). سه وزارتخانه کلیدی کشور، دفاع، خارجه و سازمان‌های مهم و اساسی تنها به شاهزادگان ارشد سپرده می‌شود و سایر وزراء به حکم پادشاه می‌توانند؛ از میان بوروکرات‌ها و تکنوکرات‌های وفادار به سلطنت انتخاب شوند. در مجموع ترکیب اعضای هیئت دولت را می‌توان در سه گروه عمده طبقه بندی کرد؛ گروه نخست ولیعهد و شاهزادگان هستند که مسئولیت سه وزارت خانه مهم و کلیدی مذکور و سازمان‌های حساس حکومتی را در اختیار دارند. گروه دوم به طور عموم افراد تکنوکرات و متخصصان فنی و تحصیل‌کردگانی هستند که دارای مناسبات قبیله‌ای با شاهزادگان هستند و گروه سوم مذهبی‌هایی هستند که تصدی وزارتخانه‌های فرهنگی و آموزشی را بر عهده دارند (سبحانی فر، ۱۳۸۱: ۱۸۴).

### ۳-۲- وزارت نفت

ساختار اقتصادی عربستان، کاملاً دولت محور است؛ نزدیک به ۵۰ درصد تولید ناخالص ملی و همچنین حدود ۹۰ درصد صادرات این کشور به طور مستقیم و غیر مستقیم از بخش نفت و گاز است که این بخش به شدت تحت کنترل دولت قرار دارد. اقتصاد رانتی به عنوان زیر ساخت اساسی نظام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی این کشور، مقوم اصلی ساختار قدرت در عربستان است. آثار و پیامدهای ناشی از اقتصاد رانتی برای یک دولت را می توان به اجمال اینگونه فهرست نمود: ۱- استقلال دولت از جامعه، ۲- توزیع ناعادلانه درآمدهای رانتی، ۳- جلب همکاری نخبگان برای کنترل جامعه، ۴- کاهش و یا عدم پاسخگویی دولت، ۵- پیوند راهبردی با قدرت های بزرگ، ۶- خرید حمایت و مشروعیت، ۷- افزایش اقتدارگرایی.

کاهش قدرت وزارت نفت: با افزایش درآمدهای عظیم نفتی، نگرانی از افزایش قدرت این وزارت خانه به ویژه شخص وزیر به عنوان رئیس مهم ترین دستگاه مالی این کشور تشدید گردید و این خود در درون ساختار قدرت خطری بالقوه محسوب می شد. از این رو پادشاه با هدف کاهش قدرت وزیر نفت، در مجموعه فرامین سلطنتی، با ایجاد وزارت صنعت و منابع معدنی و جدا کردن آن از وزارت انرژی، در عمل قدرت عظیم ترین وزارت خانه سعودی یعنی وزارت انرژی را کاهش داد.

### ۳-۳- مجلس شیوخ خانوادگی

این مجلس رکن اساسی نظام پادشاهی را تشکیل می دهد و وظیفه اصلی آن تعیین خطوط کلی سیاست داخلی و خارجی حکومت و نظارت بر امور و اقدامات هیئت وزیران و نحوه انتخاب آنها است. این مجلس قدرتش به حدی گسترده است که زمانی که مصلحت ایجاب نماید؛ توانایی و قدرت عزل و نصب پادشاه را هم دارد. شاهد مثال در سال ۱۹۶۴ در زمان بروز اختلاف شدید در خانواده سعودی، ملک سعود را عزل ملک فیصل را به جانشینی وی نصب کرد (آقایی، ۱۳۶۸: ۶۳). البته اگرچه نمی توان از نظر سلسله مراتب، این مجلس را بالاتر از قدرت پادشاه دانست؛ اما می توان گفت؛ قدرت این شورا با قدرت پادشاه رابطه ای معکوس دارد. در این مورد به خوبی اهمیت متغیر فرد در پیش نظریه روزنا، آشکار می شود. بدین مفهوم که هر چه قدرت پادشاه بیشتر باشد؛ این شورا بیشتر جنبه مشورتی و تشریفاتی می یابد و هرگاه پادشاه ضعیف باشد؛ این مجلس مشورتی نقش قوی تری ایفاء می کند (طاهری، ۱۳۹۷: ۱۲۲).



### ۳-۴- شورای امور سیاسی و امنیتی

پادشاه عربستان در ژانویه ۲۰۱۵ طی حکمی فرمان تاسیس این نهاد مهم در کشور را صادر نمود. شورای امور سیاسی و امنیتی متشکل از رئیس اطلاعات و ۹ وزیر است؛ همه اعضای شورا با حکم سلطنتی منصوب می‌شوند. این شورا در حقیقت جایگزین شورای امنیت ملی عربستان است؛ وظیفه این نهاد در حقیقت حمایت از سازوکارهای سیاستگذاری پادشاهی است. ملک سلمان در تاریخ ۲۱ ژوئن ۲۰۱۷، شاهزاده محمد بن نایف را از کلیه وظایف از جمله ریاست بر شورای مذکور برکنار و محمد بن سلمان ولیعهد را به جایگزینی وی منصوب کرد.

### ۳-۵- استانداران و امیران مناطق

براساس تقسیمات جغرافیایی، این کشور به سیزده استان تقسیم شده است که در رأس آن نیز یکی از خانواده سعودی بنام «امیر» قرار گرفته است. این امیر از اختیارات تام برخوردار است؛ اداره هر استان توسط یک استاندار و یک معاون انجام می‌شود که با حکم سلطنتی با پیشنهاد وزیر کشور منصوب می‌شوند. همه مسئولیت‌های مهم حکومتی (در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی و اطلاعاتی) تا سطح اداره استان‌های سیزده گانه کشور، در اختیار شاهزادگان است و این انحصاری بودن مناصب و پست‌های دولتی برای شاهزادگان به گونه‌ای آشکار و برجسته است که خانم الیوت هاس روزنامه نگار آمریکایی این کشور را به مثابه یک شرکت بزرگ خانوادگی با عنوان موسسه اسلامی آل سعود معرفی می‌کند.

### ۳-۶- نیروهای مسلح

ترکیب نیروهای نظامی عربستان سعودی به دو بخش اساسی و عمده تقسیم می‌شود؛ گروه نخست همان نیروهای نظامی است که شامل نیروی زمینی، دریایی و هوایی هستند. این نیرو در واقع جانشین همان نیروهای اخوان و یا ارتش سفید هستند که با ساختاری قبیله‌ای، یک عنصر وفادار به خاندان سلطنتی تلقی می‌شود. دیگری نیروی گارد ملی است که از آن به عنوان یک نیروی موازنه‌گر در مقابل سایر نیروهای مسلح در داخل کشور یاد می‌شود و به دلیل ماهیت قبیله‌ای بودنش همواره مورد اتکا و اعتماد خاندان سعودی بوده و به همین جهت، ساختار فرماندهی گارد ملی از سایر نیروهای مسلح جدا شده است (Cordesman & Al-Rodhan, 2007: 194). نیروهای مسلح در

عربستان سعودی، غیر سیاسی هستند؛ دخالت در امور سیاست داخلی برای آنان ممنوع است. با توجه به کنترل شدید خاندان سعودی بر رفتار و کردار نیروهای مسلح در عمل امکان دخالت نیروهای مسلح را از بین برده است. علاوه بر نیروهای مذکور، نیروی جداگانه دیگری هم وجود دارد که گارد سلطنتی نام دارد؛ این گارد ساختار جداگانه ای از وزارت کشور، وزارت دفاع و گارد ملی دارد و نیروهای آن ترکیبی از نیروهای رسمی و قبایلی هستند.

### ۳-۷- تکنوکرات ها و فن سالاران

از دیگر گروه های مهم و صاحب نفوذ در ساختار قدرت این کشور می توان به طبقه نوظهور متخصصان و افراد حرفه ای اشاره کرد. اینان شامل نخبگان شهرنشین و تحصیلکرده غرب هستند که برخاسته از دو طبقه بازرگان و خانواده های پائین جامعه هستند. اعضای این طبقه هم به عنوان مشاوران پادشاه و هم در مقام تصمیم گیرنده در امور اجرایی و عملیاتی، از نفوذ چشمگیری برخوردار هستند. این طیف از نخبگان به طور عمده در پیشبرد برنامه های توسعه اقتصادی عربستان به کار گرفته می شوند و ورود آنها به عرصه سیاست تنها در صورتی امکان پذیر است که التزام عملی به قوانین پادشاهی داشته باشند. متخصصان و افراد حرفه ای در عین حال یکی از مهم ترین نیروهای تجدیدنظر طلب در عربستان محسوب می شوند.

### ۳-۸- تجار و بازرگانان

تاجران و بازرگانان سنت گرای بسیار ثروتمند، از دیگر گروههای ذینفوذ و تاثیرگذار بر صورت بندی قدرت در عربستان هستند. در دوران طولانی سلطنت عبدالعزیز، خانواده سلطنتی در زمینه مسائل مالی، وابسته به حمایت خانواده های بازرگانی بودند. اما پس از کشف نفت و درآمدهای عظیم حاصل از آن، مناسبات آل سعود با طبقه بازرگان و تجار دستخوش تغییر شد. در سال ۱۹۷۳ با رشد و توسعه اقتصادی، گروه جدیدی از این طبقه در جامعه سعودی ظهور یافت و موجب اقبال مجدد حاکمان سیاسی به این گروه نوظهور گردید. پادشاهان سعودی همواره به دلیل جایگاه اجتماعی و توان مالی اینان در برخی از امور با این نیروهای تجاری مشورت می نمایند و اعضای خانواده آنها را در سمت های دولتی همچون هیات وزیران و هیات نمایندگی سیاسی منصوب می کنند (شفیعی، ۱۳۸۷).

### ۳-۹- وجود اماکن اسلامی مکه و مدینه

آل سعود از همان ابتدا به دلایل مذهبی و سیاسی بر جایگاه مهم و نقش بی بدیل دو شهر مکه و مدینه کاملاً واقف بود. رهبران عربستان سعودی، همواره به عنوان پاسدار اماکن مقدس اسلامی و خادم الحرمین از اعتبار مذهبی خود مثابه یک عامل کلیدی در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی خود و هم در بعد خارجی از آن بهره‌گیری نموده‌اند. گراهام فولر در باره نقش این اماکن مذهبی در ساختار قدرت این کشور می‌گوید؛ عنوان خادم حرمین شریفین یک ابزار نیرومند ایدئولوژیک و عاطفی برای حاکمان سعودی است که در عین حال نوعی، مشروعیت اسلامی بی نظیری به این کشور بخشیده است (فولر، ۱۳۹۴: ۱۳۲). در حقیقت حاکمان سعودی به روشی هوشمندانه تلاش نموده‌اند؛ از وجود دو شهر مهم مکه و مدینه که از بالاترین جایگاه و اعتبار در نزد مسلمین جهان برخوردار است؛ در راستای تحکیم ساختار قدرت و حفاظت از خود و خاندان آل سعود بهره‌برداری نمایند. همچنین با برقراری یک پیوند گفتمانی میان انحصاری ماندن حکومت در دست خاندان آل سعود و حفاظت از حرم امن الهی، به تقویت راهبردهای اساسی خود برای تولید جذابیت و کسب مشروعیت دینی و سیاسی پردازان (فتاحی اردکانی، امام جمعه زاده، هرسیچ، ۱۳۹۷: ۳۶).

### ۴- متغیرهای اثرگذار بر الگوی رفتار خارجی دولت عربستان

تعامل کشورها با محیط پیرامونی و نظام بین‌الملل، متأثر از مجموعه عواملی است که بخش قابل توجهی از این تعامل مربوط به نوع ساختار قدرت و کیفیت حکمرانی دولتها است. در همین رابطه روزنا معتقد است؛ عناصر کلیدی در سیاست خارجی که با ساختار قدرت دولت در یک پیوستگی و ارتباط تنگاتنگ است؛ عبارت‌اند از اهداف، توانایی‌ها، راهبردها، ابزارها، سبک‌ها و فرایندهای سیاست‌گذاری و تدوین سیاست خارجی (رمضانی، ۱۳۹۸: ۴۳). بر همین اساس با توجه به هندسه قدرت در کشور عربستان سعودی که پادشاه، هسته‌ای اصلی در ساختار قدرت محسوب می‌شود؛ به بررسی متغیرهای اثرگذار بر کانون قدرت یعنی پادشاه و نهاد سلطنت پرداخته می‌شود. در ادامه به هریک از این متغیرها که به طور مستقیم بر فرایند سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری پادشاه و به تعبیری واضح‌تر بر الگوی رفتار خارجی این کشور تأثیرگذار هستند؛ پرداخته می‌شود.

#### ۴-۱- تضاد گفتمان دینی - سیاسی: گسست در پایه های قدرت

از زمان تاسیس پادشاهی سعودی در سال ۱۹۳۲ تاکنون، چگونگی تعامل و ارتباط دولت سعودی با دستگاه مذهبی به دلیل وجود انتظارات و نگرش های متفاوت وهابی ها نسبت به جامعه و دولت، همواره یکی از چالش های نظام سیاسی این کشور بوده است. فهم و درک گستره و عمق این چالش، زمانی مفهوم می شود که مروری بر منظومه ساختاری قدرت در این کشور بشود. دولت عربستان از زمان شکل گیری تاکنون همواره بر دو ستون وهابیت و قبیله آل سعود بنا شده است که وهابیت به عنوان مهم ترین منبع مشروعیت سیاسی، نقش عمده ای در فرایند تشکیل و تداوم حیات سیاسی عربستان سعودی ایفا کرده است. وهابیت با تاسیس دولت سعودی مدرن، به گفتمانی هژمونیک بدل شد که همواره از سوی حاکمان سیاسی، پشتیبانی، حمایت و ترویج می شد. در این تعامل دوسویه دولت به علمای وهابی نیاز داشت تا عرصه اجتماعی را چنان کنترل کنند تا اطاعت عمومی و فرمانبرداری اجتماعی تضمین شود و در سوی دیگر علماء و رهبران دینی نیز مطمئن بودند که دولت منعکس کننده آموزه های وهابی است (الرشید، ۱۳۹۳: ۶۱). دولت ائتلافی سیاسی - مذهبی که البته ماهیت وهابی آن غلبه داشت؛ سرانجام توانست؛ با بسط تدریجی سلطه دولت بر دستگاه دینی و به تبع آن ظهور یک نوع وهابیت دولتی، از وهابیت، استفاده ابزاری و مشروعیت بخش نماید و درمقابل، وهابیت دولتی را نیز از مواهب مادی و معنوی بهره مند سازد (احمدیان، ۱۳۹۲: ۱۰۶).

این همبستگی و هم پیمانی دو ستون قدرت در ساختار حکمرانی عربستان، پس از واقعه یازده سپتامبر ۲۰۰۱ دستخوش تغییر و دگرگونی شد و حاکمان سیاسی را ملزم به بازتعریف این ارتباط و لزوم محدود کردن جریان مذهبی وهابیت نمود. عنصر دین، همان عاملی که تا مدت ها مایه انسجام بوده، هم اینک منشا شکاف و تفرقه شده است (امیر اصلانی، ۱۳۹۸: ۱۱۱). واقعیت غیر قابل انکار این است که در حوزه وهابیت، به عنوان لایه دوم قدرت در عربستان تحولات مهمی رخ داده که تناقضات و پیچیدگی های این حوزه را بسیار افزایش داده است. مهم ترین نکته در این خصوص شکاف جدی و دوپارگی درونی وهابیت است که باعث تقسیم آن به وهابیت حکومتی و وهابیت رادیکال شده است. این شکاف درونی وهابیت، از یک سو موجب کاهش اهمیت وهابیون به عنوان یکی از پایه های قدرت در عربستان گردیده و از سوی دیگر بخش افراطی وهابیت را به تهدیدی جدی برای عربستان تبدیل کرده است (نجات، ۱۳۹۹). بررسی روندهای تاریخی جایگاه قدرت علمای وهابی بیانگر کاهش تدریجی قدرت آنان و تقویت نقش ابزاری آنها در حاکمیت است.

این موضوع از یک سو تمایل حکومت برای این نوع بهره‌برداری از علمای وهابی را افزایش داده و از سوی دیگر واگرایی بیشتر وهابیت و خاندان آل سعود را در پی داشته است. البته توفیقات دولت در حوزه مدیریت چالش‌های داخلی و تقویت نظام پادشاهی و سرکوب مخالفان داخلی روی دیگری هم دارد؛ آن ایجاد شکاف میان جامعه مذهبی و تقسیم بندی آن به وهابیت حاکمیتی و غیر دولتی است. در نهایت این امر منجر به شکل‌گیری بنیادگرایی در جهان اسلام گردید؛ به گونه‌ای که هم اینک به زعم همه تحلیل‌گران سیاست بین‌الملل خاستگاه فکری و مولد نظری جریان افراطی وهابیت، عربستان سعودی است.

تلاش دولت سعودی به عنوان متغیر میانجی همواره معطوف به ایجاد توازن میان فشارهای بیرونی و محدودیت‌های داخلی بوده است. ولی تضاد به وجود آمده میان جریان مذهبی و حاکمان سیاسی، ادامه موازنه‌گری دولت را با مشکل مواجه کرده است. شوئلر در رابطه با نقش دولت به عنوان یک موازنه‌گر معتقد است؛ ایجاد توازن توسط دولت، تابع توفیق دولت در حصول اجماع قوی میان نخبگان سیاسی و گروه‌های اجتماعی نسبت به تهدید است (Schweller, 2006: 48). بر همین اساس شرایط داخلی که به تعبیر الیوت هاس "جامعه عربستان سعودی از جهات متعدد در حال ترک خوردن است" (الیوت هاوس، ۱۳۹۶: ۳۷۶)؛ محدودیت‌ها و اقتضائاتی بر نحوه سیاست‌گذاری و نوع رویکرد حاکمان این کشور در سیاست خارجی را اعمال می‌نماید. بارزترین پیامد این وضعیت، سیاست خرید امنیت از طریق تشدید وابستگی به کشورهای غربی و خرید عظیم تسلیحاتی است.

#### ۴-۲- شکاف‌های متراکم چندلایه

وجود شکاف در هر جامعه‌ای لزوماً نشان از بحران نیست؛ چراکه نوع شکاف‌ها و نحوه‌ی صورت‌بندی یا ترکیب این شکاف‌ها در جوامع مختلف، میزان و نحوه اثرگذاری آنها بر ثبات و یا بحران دولت‌ها، متفاوت است. شکاف‌های اجتماعی ممکن است؛ یکدیگر را تقویت کنند و یا بر روی هم بار شوند؛ این نوع صورت‌بندی را شکاف‌های متراکم می‌خوانند. گاهی ممکن است؛ شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را تضعیف کنند که در این صورت متقاطع نامیده می‌شوند. وقتی شکاف‌های اجتماعی متراکم باشند؛ اغلب جامعه دو قطبی می‌شود و پتانسیل کشمکش اجتماعی افزایش می‌یابد. بر عکس وقتی شکاف‌های اجتماعی یکدیگر را قطع کنند؛ با توجه به افزایش نقاط مشترک میان گروه‌بندی‌های اجتماعی، زمینه‌ساز منازعه اجتماعی کاهش می‌یابد (بشیریه، ۱۳۸۱: ۱۰۳).

علیرغم تلاش های فراوان عبدالعزیز در سال ۱۹۳۲ مبنی بر ایجاد یک هویت مشترک، لیکن این جامعه با شکاف ها و گسست های قومی، مذهبی و سیاسی مختلفی مواجه است. شکاف های فعال سه گانه ی نجدی- حجازی، شیعی- وهابی، وهابی افراطی- وهابی محافظه کار در جامعه عربستان براساس گونه شناسی رایج، از نوع شکاف های متراکم است. چنان که شرایط را به گونه ای رقم زده است که امکان ایجاد نوعی هویت ملی و فراگیر، غیر ممکن شده است. همچنان هویت های قبیله‌گی حائز اهمیت است؛ شاهد مثال سازماندهی گارد ملی این کشور به عنوان حافظ اصلی تاج و تخت پادشاهی نیز بر مبنای تقسیمات قبیله ای صورت می گیرد و نشانی از هویتی ملی در آن دیده نمی شود (Niblock, 1982: 24). بر ایند این وضعیت، تشدید اختلافات قومی، قبیله ای و کشمکش های اجتماعی و ایجاد وضعیتی پارادوکسیکال برای دولت عربستان سعودی است. بدین صورت که حاکمان سعودی از یک سو برای تبدیل شدن به قدرت منطقه ای، نیازمند برساختن هویت دینی و مبنای فکری وهابیسیم، به عنوان مهم ترین و اساسی ترین ابزار نفوذ خود در منطقه و پیشبرد اهداف سیاست خارجی خود است. از سوی دیگر به دلیل عدم توفیق در مدیریت گسست ها و شکاف های داخلی و عدم برخورداری از یک دولت فراگیر، ناگزیر به نزدیک شدن به کشورهای غربی و کسب حمایت خارجی بوده است. بر ایند این دو رویکرد متعارض در حوزه سیاست خارجی، در عمل این کشور را با نوعی سردرگمی و گسیختگی ملی نسبت به محیط خارجی مواجه کرده است. در همین رابطه گاس می گوید "اگر این محدودیت ها نبود اسرائیل یک شریک و متحد ایده آل برای عربستان محسوب می شد" (گاس، ۱۳۹۴: ۳۵۹). بنابراین حاکمان سعودی در چنین وضعیتی، هرگونه برداشتی از هویت دیگری که در تقابل با اهداف آنها یعنی حفظ نظام پادشاهی و رهبری جهان عربی و اسلامی براساس آموزه‌ها و تفسیر خاص خود آنها باشد، را تهدید تلقی کرده و نسبت به آن واکنش تهاجمی اتخاذ می کنند که بر ایند این رویکرد، شکل گیری نوعی از مناسبات خصمانه خواهد بود.

#### ۴-۳- ناکارآمدی یا محدودیت ساختاری

کارآمدی نظام های سیاسی براساس میزان دستیابی به اهداف کلی حکومت و اجرای کار ویژه‌های عمومی به ویژه چهار کارکرد بنیادی یعنی الف) ایجاد همبستگی، ب) حل منازعه و کشمکش، ج) تطبیق با شرایط متحول، د) دستیابی به آرمان ها و اهداف اعلام شده، سنجیده می شود (بشیریه، ۱۳۸۴: ۶۲). حکومت عربستان سعودی از ابتدای تأسیس همواره سعی می کرد؛ ساختار قدرت سیاسی خود

را در قامت یک هویتی اسلامی تعریف کند که حول محور آن بتواند؛ اهداف کلی حکومتی و کارویژه‌های عمومی و اساسی را محقق و اجرا نماید.

با ظهور نسل جدید و مدرن در این کشور و عدم سازگاری مطالبات آنان با روح هویت دینی که حاکمان سیاسی تاکنون برای خود تعریف کرده بودند؛ در عمل ضعف توانمندی و ظرفیت پادشاه و نهاد حکمرانی، در پاسخگویی به نیازها و انتظارات و توقعات جدید آشکار شده است. علت این امر را علیرغم خواست هیئت حاکمه آل سعود به ویژه محمد بن سلمان را باید در محدودیت‌های ساختار سیاسی این کشور جستجو کرد که ظرفیت تحقق اینگونه انتظارات اجتماعی را نداشته است (طاهایی، ۱۳۸۲: ۱۹۳). نهایت اینکه نتیجه و آثار این چالش داخلی، بر فرایند تصمیم‌گیری حاکمان سیاسی و رویکرد آنان در حوزه سیاست خارجی با هدف انحراف افکار و اذهان داخلی به خارج از مرزها، در قالب برساختن تهدیدات فرضی و دشمن خارجی ظهور و بروز یافته است.

#### ۴-۴- کشمکش و منازعه قدرت

توزیع قدرت و منازعه بر سر تقسیم آن همواره به عنوان یک چالش تاریخی و مهم در خاندان سعودی مطرح بوده است. فقدان سازوکارهایی برای تنظیم روندهای جانشینی مشکلات عدیده‌ای از جمله چالش‌هایی برای ثبات و امنیت این کشور پدید آورده است. با مرگ ۵ فرزند از ۸ پسر عبدالعزیز و پیر شدن سلمان پادشاه کنونی عربستان، موضوع جانشینی به عاملی تنش‌آمیز و ثبات‌زدا در نظام سیاسی این کشور تبدیل شده و در عمل جامعه سعودی را یک جامعه چندقطبی و مدعی کرده است.

بحران توزیع و تقسیم قدرت، بیش از آنکه از منشأ درونی مردم عربستان سرچشمه گرفته باشد؛ ناشی از جنگ قدرت در درون خاندان حاکم سعودی است (درویشی، ۱۳۹۷: ۱۴۱). در هنگام فوت پادشاه و تعیین جانشین علی‌الاصول شورای مشورتی از میان برادران، یکی را برای جانشینی تعیین می‌کرده است. اما اکنون غیر از سلمان تنها دو برادر مدعی تاج و تخت وجود دارد؛ یکی مقرن معزول شده از منصب ولیعهدی و دیگری هم احمد است. از سوی دیگر پدیده‌ای به‌نام محمد بن سلمان وجود دارد که جوانی قدرتمند و جاه‌طلب است.

مدعیان لایه اول، برادرانی از نسل نخست آل سعود هستند که طبق وصیت پدر توقع رسیدن به پادشاهی دارند. لایه دوم مربوط به نسل دوم از خانواده سلطنتی هستند که معتقدند؛ اگر بناست

حکومت به نسل بعد از فرزندان عبدالعزیز برسد؛ آنها نسبت به محمد بن سلمان از تجربه سیاسی و لیاقت بالاتری برخوردار هستند. لایه سوم نیز نخبگان غیرسلطنتی هستند که پس از چند دهه، هم اینک حق و سهم خود را از رده‌های بالای حکومت طلب می‌کنند. افرادی که هیچ سهمی از لایه‌های اصلی حکومت ندارند و تنها نقطه ضعف آنان شاهزاده نبودن آنان است. لایه چهارم از طبقه مذهبی، به خصوص رهبران وهابی هستند که به شدت نسبت به حرکت‌های رادیکال فرهنگی - اجتماعی و غیر مذهبی و غیر سنتی محمد بن سلمان ناراضی هستند و آنان را مغایر با آموزه‌های حکومت سعودی و سنت وهابگیری می‌دانند.

این منازعه قدرت و کشمکش داخلی، بر رفتار خارجی پادشاه تأثیرات خاص خود را دارد. به گونه‌ای که مهم‌ترین الزام برای هیئت حاکمه جهت فائق آمدن بر این شرایط چند قطبی، کسب حمایت قدرت‌های بزرگ با هدف تضمین سلطنت و حفظ ثبات و امنیت است که از آن طریق بتواند موازنه داخلی را به نفع دیگری تغییر دهد.

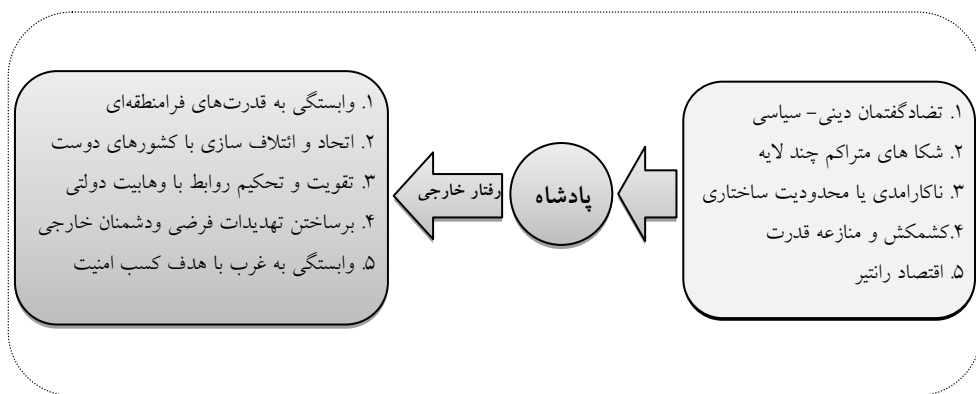
#### ۴-۵- دولت رانتیر

درآمد عظیم حاصل از نفت یک ماهیت رانتیر از دولت سعودی ساخته است که معمولاً در تبیین شاخص‌های دولت رانتیر به دو مشخصه اساسی توجه می‌شود. نخست آنکه رانت در کنترل نخبگان حاکم است و دوم اینکه نخبگان حاکم همواره برای حفظ ثبات سیاسی دولت، از این رانت برای کنترل جامعه و جلب همکاری استفاده می‌کنند (حاجی یوسفی، ۱۳۷۶: ۱۵۳). وابستگی فزاینده و شدید دولت به درآمدهای نفتی و بی‌نیازی و استغناء حاکمان به درآمدهای مالیاتی به عنوان یک منبع اصلی تامین هزینه‌های کشور، آنها را مستقل از مردم و حمایت‌های مردمی ساخته و به طور طبیعی در چنین حالتی نسبت به تصمیمات و اقدامات خود نیز هیچ مسئولیت و پاسخگویی در قبال مردم ندارد. کاتوزیان نیز در تعریف دولت رانتیر به شیوه توزیع نابرابر درآمدها در سطح جامعه اشاره می‌کند. به گونه‌ای که میزان بهره‌مندی افراد در یک جامعه با ساختار رانتیر به شدت متفاوت است و دولت رانتیر اساساً از رانت به عنوان ابزاری جهت کسب رضایت افراد جامعه و بالا بردن مشروعیت خود به کار می‌برد (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۹۸). دولت عربستان در چارچوب الگوی دولت رانتیر در پی افزایش امنیت اقتصادی و سیاسی خود با استفاده از درآمدهای نفتی در پی کسب حمایت و مشروعیت داخلی بوده است. همچنین از این ابزار برای تعمیق و تثبیت نفوذ و تاثیرگذاری در میان



جهان عرب و کشورهای اسلامی و ایفای نقش فعال و موثر در سازمان های منطقه ای همچون شورای همکاری خلیج فارس، اتحادیه عرب و سازمان همکاری اسلامی با هدف محدود کردن رقبای منطقه ای خود، نیز بهره گرفته و می گیرد.

نیپلاک نیز ماهیت دولت سعودی را اینگونه توصیف می کند که سیاست ها، رفتارها و رهبری در عربستان همچنان در مدل حکمرانی سالهای ۱۹۴۸ باقی مانده است. چنانکه اختصاص منابع و نحوه هزینه درآمدهای حاصله، بسته به تصمیمات ویژه پادشاه بود و همچون گذشته پادشاه جهت تصمیم گیری های سیاسی فقط با حلقه داخلی یعنی شاهزادگان، علمای دینی، رهبران قبایل و بازرگانان، هم فکری و رایزنی می کند و غیر از حلقه مذکور، موسسات و نهادهای ساختاری دیگر جنبه شکلی و صوری داشته و هیچ نقشی در تصمیم گیری های سیاسی پادشاه و نحوه توزیع درآمدها ندارند ( Niblock,2006:22). در مجموع می توان چنین عنوان کرد که آثار و پیامد این عنصر بر فرایند سیاستگذاری و تصمیم گیری در سیاست خارجی از سال ۱۹۳۲ براساس این معادله یعنی " امنیت عربستان در ازای امنیت انرژی امریکا" استوار بوده است.



شکل ۳- تاثیر متغیر و عوامل داخلی بر رفتار خارجی پادشاه سعودی

#### ۴-۶- گستره اثربخشی هندسه قدرت نظام سلطنتی بر سیاست خارجی عربستان سعودی

از ابتدای شکل گیری دولت سوم عربستان سعودی در سال ۱۹۳۲، ساختار و صورت بندی قدرت در نظام سیاسی این کشور بر دو پایه قبیله آل سعود و مذهب وهابیت استوار گردیده و مهندسی قدرت آن به گونه ای پی ریزی شده است که در هسته اصلی آن پادشاه و خاندان سلطنتی و در

پیرامون آن، علمای مذهبی و قبایل قرار گرفته است. منظومه قدرت بنا به ماهیت رانتی آن، فقط در حلقه خاندان سلطنتی تعریف شده و گروه های اجتماعی و مردم در این دایره نقشی نداشته و به طور طبیعی حاکمان سیاسی هم نسبت به تصمیمات و سیاست گذاری های خود به هیچ مرجعی پاسخگو نیستند. الشیهابی، در رابطه با ساختار قدرت و ماهیت نظام سیاسی این کشور می گوید: "گفتگو و رایزنی حتی در میان بالاترین سطوح حکومتی صورت نمی گیرد و تصمیمات در حلقه های بسیار محدود و معدود و در پشت درهای بسته اتخاذ می شود که به دلیل رانتیر بودن حاکمیت، مسئولان هیچ وظیفه ای برای پاسخگویی نسبت به نتایج تصمیمات خود ندارند ( Al-shihabi,2016: 44 ).

در این ساختار دو وجهی، علمای مذهبی وهابی متولی امور اجتماعی و دینی بوده و مسائل مربوط به حوزه سیاست خارجی نیز در صلاحیت خانواده آل سعود تعریف شده است. اما در رویکرد پادشاه فعلی و ولیعهد جوان، توازن میان این دو ستون اصلی قدرت یعنی مذهب وهابیت و اجماع نخبگان و شاهزادگان برهم خورده است. به اعتقاد واقع گرایان نوکلاسیک، ظهور و بروز آثار این عدم تعادل، در میزان و درجه همگرایی و انسجام داخلی در تعیین راهبردهای موازنه ای دولتها و نوع واکنش آنها نسبت به تهدیدات محیط بیرونی نمایان می شود و همین امر خود موجب تمایز رفتار دولتها از یکدیگر می گردد (Schweller, 2006: 47). حمله نظامی عربستان به یمن یکی از موارد بی تعادلی و اختلاف میان نخبگان سیاسی است که در رفتار خارجی این کشور ظهور و بروز یافته است.

خانم مضاوی الرشید، چگونگی مناسبات فعلی دو رکن اساسی و مهم ساختار قدرت در عربستان یعنی علمای دینی و خاندان سعودی را اینگونه توصیف می نماید: "برخلاف زعم غالب، دولت سعودی یک حکومت دینی نیست رژیم سعودی ترکیب دورگه ای است که دین را تابع اراده سیاسی می سازد نه کاملاً سکولار و نه کاملاً مذهبی است. نظام سعودی ماهیتی پراگماتیک دارد که با تکیه بر قدرت نفت و تقدس در داخل و خارج، به بقای خود ادامه می دهد شکاف میان حوزه اجتماعی تحت کنترل علمای مذهبی و حوزه سیاسی تحت کنترل سلطنت، باعث بروز تضادهای جدی در سطح فردی و اجتماعی شده است و همین تضاد بستر مناسبی برای پرورش خشونت فزاینده در عربستان سعودی فراهم می کند به گونه ای که گفتمان دینی - سیاسی وهابی ، بذر های کشمکش و نزاع را در خود پرورانده است ( الرشید، ۱۳۹۳: ۱۰۹).

منشاء تمایز الگوی رفتار خارجی عربستان با سایر کشورهای خلیج فارس، در این حقیقت نهفته است که سیاست خارجی این کشور، با ثبات و امنیت داخلی اش گره خورده است. سیاست خارجی

عربستان از سال ۱۹۳۲ تاکنون در پی تحقق دو هدف بوده است: اول، حفظ و صیانت در مقابل تهدیدات خارجی و دوم، بقای نظام سیاسی آل سعود. به صورت تاریخی عربستان سعودی به عنوان ابرقدرت نفتی همواره در پی احراز نقش رهبری در جهان عرب بوده است و از ظهور هر قدرت مدعی برجسته عربی و غیر عربی در منطقه جلوگیری می‌نماید. دیگر اینکه با هرگونه تهدید سیاسی از سوی جهادگرایان اسلامی، ناسیونالیسم پان عربیسم، بعث عربی و اسلام‌گرایان میانه رو مثل اخوان المسلمین که به طور کامل، مشروعیت و امنیت آل سعود را به چالش می‌کشند؛ مقابله نماید (Nuruzzam, 2019). بنابراین عنصر سیاست خارجی برای مدیریت گسست‌ها و چالش‌های داخلی که با انتخاب محمد به عنوان ولیعهد تشدید هم گردیده؛ بسیار مهم و حیاتی است. این زرسالاران سعودی در تلاشند؛ با اتخاذ رویکردهای فعالانه و تهاجمی در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی، منظومه نظام سلطنتی خود تعریف کرده‌اند، از گزند منازعات داخلی قدرت و تهدیدات درونی، حفظ نمایند. به این ترتیب مولفه‌های اساسی در سیاست خارجی عربستان را با عنایت به تقسیم‌بندی روزنا می‌توان اینگونه بیان نمود (رمضانی، ۱۳۹۸: ۴۰).

#### جدول ۲- مؤلفه‌های سیاست خارجی عربستان سعودی

اهداف	حفظ خاندان سلطنت و تداوم قدرت
توانایی‌ها	ثروت عظیم حاصل از نفت، وهابیت رسمی و اجماع قبیله‌ای
استراتژی	تبدیل شدن به قدرت هژمون منطقه و نقش آفرینی به عنوان یک قدرت برتر، منزوی کردن رقبای منطقه‌ای بویژه جمهوری اسلامی ایران
ابزارها	ائتلاف سازی منطقه‌ای، کسب حمایت قدرت‌های فرامنطقه‌ای، خرید تسلیحات
سبک‌ها	با توجه به جهانی شدن پدیده جهاد، عربستان هم از لحاظ لجستیکی و هم از لحاظ ایدئولوژیک اهمیت و توان بالایی دارد (الرشید، ۱۳۹۳: ۱۲)

#### ۵- تاثیرات ساختار قدرت نظام سلطنتی بر رویکرد سیاست خارجی عربستان در قبال

#### ایران

پیش از تبیین چرایی و علل رویکرد تهاجمی سیاست خارجی عربستان در قبال ایران، مرور و نگاهی تاریخی به روابط دو کشور ایران و عربستان سعودی به درک بهتر مسئله به ویژه پاسخ به

پرسش مقاله کمک می نماید. مناسبات دو کشور همواره در بستر تاریخی خود متأثر از طیف گسترده ای از مولفه های اثرگذار بوده که این امر خود بر پیچیدگی مسئله افزوده است. در دوران پیش از انقلاب اسلامی، آمریکا به دلایل گوناگونی ایران را به عنوان ژاندارم منطقه برگزیده و از بین دو ستون عمده، ایران انتخاب اول بود و به عربستان در مقام دوم، بیشتر از دیدگاه تامین کننده مالی برنامه های امنیتی، توجه می شد. عربستان به علت کمی جمعیت و عقب ماندگی صنعتی و فقدان سازمان های اداری و سیاسی مستحکم، با وجود ثروت ناشی از نفت نمی توانست ژاندارم باشد (فونتن، ۱۳۶۲: ۴۰۶).

از سوی دیگر محمدرضا شاه نیز می دانست که شیعیان، در مقایسه با اهل سنت، در اقلیت اند و ایران نمی تواند؛ رهبر این جریان باشد. بلکه مرکزیت عربستان، به علت وجود شهرهای مقدس مکه و مدینه و همچنین نفوذ اقتصادی و معنوی رهبران سعودی در جهان اسلام، اقتضاء می کند که سعودی ها پیشتازی همبستگی اسلامی را در عمل برعهده بگیرند. اما ایران می تواند؛ به عنوان کشوری قدرتمند پشتیبان اصلی این حرکت باشد (احمدی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

در این شرایط، هئیت حاکمه عربستان، ایران را به عنوان یک تهدید که امنیت و مشروعیت آن را به چالش بکشد؛ نگاه نمی کرد. بلکه به عنوان رقیبی که مانع از نقش آفرینی و برجسته شدن نقش منطقه ای آن شده است؛ می نگریست؛ با پیروزی انقلاب اسلامی معادلات منطقه ای به کلی تغییر کرد. نظام سیاسی عربستان سعودی با توجه به تحولات منطقه ای و اقتضائات داخلی، اصول و اهداف کلان سیاست خارجی خود را به طور عمده در چهار محور ۱- برتری جویی پیرامونی، ۲- موازنه سازی منطقه ای، ۳- مرکزگرایی اسلامی- وهابی، ۴- ائتلاف سازی بین المللی تعریف کرده است (اسدی، ۱۳۹۶). بدین ترتیب برای دستیابی و تحقق این اهداف، ایران علاوه بر رقیب منطقه ای، تبدیل به عنصری شده که داعیه رهبری اسلام انقلابی را داشته و در حکم یک رقیب ایدئولوژیک برای اسلام سلفی که دولت سعودی آن را نمایندگی می کند، قلمداد می گردد.

این امر از منظر حاکمان سعودی، یعنی به چالش کشیدن مشروعیت خاندان سعودی. از این رو دولت سعودی در برهه های زمانی و فرصت های مختلف (همچون جنگ تحمیلی عراق علیه ایران)، بحران سوریه، کاهش قیمت نفت و موضوع هسته ای به صورت غیرمستقیم و بعضی موارد مستقیم و علنی به مقابله با ایران و مهار پیامدهای انقلاب اسلامی برآمد. با وقوع بهار عربی نگرانی عربستان از ناحیه ایران تشدید شد. نویسنده کتاب "ایران و عربستان، دوستان یا دشمنان"، دلیل این امر را در

برداشت حاکمان سعودی از این تحولات می‌داند. به زعم آنها تحولات سال ۲۰۱۱، وحدت عربی را نشانه گرفته و در نهایت هدفش تغییر ساختار و لزوم اصلاحات ساختاری در کشور عربستان بود و ایران نیز به خوبی از این فرصت برای تقویت و گسترش قدرت و نفوذش در منطقه بهره جست. آنها همانند اوایل انقلاب اسلامی، خواهان شکل‌گیری خاورمیانه اسلامی جدید، در غیاب امریکا و متحدانش در منطقه هستند. علاوه بر آن بهار عربی این پیام ضمنی را نیز داشت که از نظر آمریکائیه‌ها، عربستان توان مهار و قدرت سد نفوذ ایران در منطقه را ندارد (Keynoush, 2016: 227). از این رو ملاحظه می‌شود؛ در رفتار خارجی سعودی، موضوع ایران و تقابل با آن، به عنوان یک تهدید حیاتی در مدار اصلی و راهبرد حیاتی سیاست خارجی این کشور قرار می‌گیرد.

برهمن اساس، مدلول تحولات و تغییرات منطقه‌ای و بین‌المللی در دهه گذشته به ویژه پس از بهار عربی در سال ۲۰۱۱، برای رهبران سعودی این بود که ادامه سیاست محافظه کارانه در سیاست خارجی دیگر به صلاح و تامین‌کننده منافع حاکمان سعودی و به تعبیری دقیق‌تر حفظ کیان نظام سلطنتی نیست. در چنین شرایطی که منطقه دستخوش دگرگونی‌های سیاسی و امنیتی ناشی از بهار عربی گردیده است و بیشتر رقبای عرب عربستان سعودی، درگیر بحران‌های سیاسی و اقتصادی بوده و بعضی از هم‌پاشیدگی را تجربه می‌کردند. حکمرانان سعودی بقای خود را در یک سیاست خارجی فعال و حتی مداخله‌جویانه دنبال کرده و در پی افزایش نفوذ منطقه‌ای خود برآمدند (Felsch, 2020: 132-143). با توجه به اینکه انتخاب شیوه‌ها، ابزارها، یا اهداف بدیل برای عمل، کامل‌زیر نفوذ ارزش‌ها صورت می‌گیرد (رمضانی، ۱۳۹۸: ۴۰)؛ به طور طبیعی تعارض ارزشی نظام پادشاهی سعودی ناشی از تفکرات و هابیسسم، با نظام جمهوری اسلامی ایران، موجب می‌شود؛ ایران در مجموعه‌ی دشمنان، دولت سعودی قرار گیرد.

بر اساس همین منطق، عربستان سعودی در طراحی یک سیاست خارجی فعالانه، در نخستین گام برای نقش‌آفرینی و برتری‌جویی منطقه‌ای با مانع جمهوری اسلامی ایران مواجه است. از منظر حاکمان سعودی، در مدل منطقه‌ای ایرانی، دولتمردان این کشور در پی ساختاری منطقه‌ای مبتنی بر دولت‌های ضعیف و شکننده هستند که در پرتو آن بتوانند؛ با استفاده از نیروهای نیابتی خود، اهداف خود یعنی افزایش نفوذ و مداخله‌گری در کشورهای منطقه را افزایش دهند. براینکه این سیاست چندقطبی کردن جوامع عربی، مهیا شدن بستر و فضا برای رشد و گسترش گروه‌های جهادی سنی است. نیروهای بین‌المللی به ویژه امریکائیه‌ها در تحلیل نادرست از تحولات منطقه و بدون توجه به علل

شکل‌گیری گروه‌های جهادی سنی مثل القاعده و داعش که با هدف مقابله با نفوذ ایران و نیروهای وابسته به آن تشکیل شده‌اند؛ با این گروه‌ها وارد جنگ شده و در عمل فضا را برای تقویت و گسترش نفوذ ایران و تحقق نظم مطلوب ایرانی فراهم می‌کنند (Saud Manqarah, 2019: 15). دولت سعودی مناسب‌ترین و شاید نقدترین راهکار در مقابله با قدرت فزاینده ایران و سد نفوذ منطقه‌ای آن را در بهره‌گیری از ظرفیت علمای وهابی و کشاندن جبهه هم‌آوردی به عرصه مذهبی می‌بیند. از این رو کارگزار اصلی ساختار قدرت در این کشور یعنی پادشاه و خاندان سعودی با نقاب ایدئولوژیک تلاش کردند تا ظرفیت علمای وهابی را نیز در خدمت هدف مذکور یعنی سد نفوذ و تضعیف قدرت ایران به کار گیرند.

## نتیجه‌گیری

تحولات محیطی و اقتضات منطقه‌ای همچون از بین رفتن گتتمان پان عربیسم، به حاشیه رفتن کشورهای هم تراز و یا قدرتمند در جهان عرب، اضمحلال کمونیست، انزوای جهانی ایران و در آخر خروج آرام و تدریجی نیروهای امریکایی از منطقه، هسته اصلی قدرت در عربستان سعودی را به این جمع بندی و تحلیل رسانده است (حداقل تا قبل از انتخابات امریکا)؛ برای غالب و فائق شدن بر چالش‌های داخلی که شرح مبسوط آن گذشت؛ چاره‌ای جزء رفتن به سراغ جعبه جادویی سیاست خارجی و تغییر رویکرد سنتی و محافظه کارانه به یک سیاست خارجی تهاجمی و فعالانه نیست. کارگزاران اصلی قدرت در نظام سلطنتی سعودی در حقیقت در ذیل این رویکرد چندین هدف را هم زمان دنبال می‌کنند:

نخست مدیریت گسل‌های داخلی و بحران جانشینی که به مثابه آتش زیر خاکستر است. توزیع قدرت و منازعه بر سر تقسیم آن همواره به عنوان یک چالش تاریخی و مهم در خاندان سعودی مطرح بوده است. فقدان سازوکارهایی برای تنظیم روندهای جانشینی مشکلات عدیده‌ای از جمله چالش‌هایی برای ثبات و امنیت این کشور را پدید آورده است. از این رو رویکرد جدید در رفتار خارجی به پادشاه این امکان را می‌دهد؛ با کسب رضایت قدرت‌های بزرگ به ویژه امریکا و دادن امتیازات فراوان به آنها در ازای خرید تضمین سلطنت، ثبات و امنیت، بتواند موازنه داخلی را به نفع دیگری تغییر دهد.

هدف‌گذاری دوم مهار و کنترل قدرت منطقه‌ای ایران است؛ ادراک هئیت حاکمه عربستان از نقش منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران ناظر بر یک عنصر بی‌ثبات‌کننده و عامل تهدیدزایی است که امنیت و مشروعیت نظام سلطنتی آن را هدف گرفته است. مضاف بر اینکه ایران علاوه بر رقیب منطقه‌ای عربستان، داعیه رهبری اسلام انقلابی را دارد و در حکم یک رقیب ایدئولوژیک برای اسلام سلفی که دولت سعودی آن را نمایندگی می‌کند؛ محسوب می‌شود. بنابراین نتیجه و برآیند ادراک و فهم حاکمان سعودی از ایران، تقابل با جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک تهدید حیاتی در مدار اصلی و راهبرد حیاتی سیاست خارجی این کشور قرار می‌گیرد.

و هدف آخر تحقق آرزوی دیرینه خود یعنی برتری جویی منطقه‌ای است؛ نظام سعودی از دهه ۱۹۳۰ نظم مطلوب خود را در چهار عنصر جستجو می‌کرده است. نخست اتحاد با قدرت‌های برتر جهانی به ویژه آمریکا، دوم منزوی کردن رقبای خود در منطقه، سوم به دست گرفتن رهبری جهان اسلام و چهارم نقش‌آفرینی به عنوان یک قدرت برتر (احمدی، ۱۳۹۶). تحلیل محمد بن سلمان از شرایط کنونی این است که هم‌اینک تمام شرایط برای تحقق برتری جویی منطقه‌ای و تبدیل شدن به قدرت هژمون در منطقه فراهم است و راهکار اساسی در این مقطع، تنظیم رویکرد سیاست خارجی با قدرت‌های بزرگ به ویژه واشنگتن است. حتی اگر هزینه این سیاست، عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی باشد و در این مسیر با هر دولتی که مانع و یا مزاحم آن باشد؛ مقابله و دشمنی می‌نماید. برایش تفاوتی میان جمهوری اسلامی ایران، قطر، عراق، ترکیه و یا هر کشور دیگر نمی‌کند؛ چراکه بقای نظام سیاسی خود را در گرو پیروزی در این هم‌آورد بر ساخته خود می‌داند.

تردیدی نیست که تشدید رقابت میان دو کشور عربستان سعودی و جمهوری اسلامی ایران، به مصلحت هیچ‌یک نبوده و در عمل بازی کردن در زمین طراحی شده غربی هاست و موجب تحلیل و فرسایش توان هر دو کشور می‌شود. کشور عربستان سعودی علیرغم کارشکنی‌ها و دشمنی‌های علنی که علیه جمهوری اسلامی ایران انجام داده و می‌دهد؛ هرگز از منظر دولتمردان ایران، یک تهدید تلقی نشده و همواره در راه‌های برون‌رفت از وضعیت کنونی، پیشنهاد گفتگو و همکاری از سوی مسئولان ایرانی مطرح شده است. ولی نکته مهم این است که ادراک حاکمان سعودی از ایران، این است که جمهوری اسلامی ایران عامل تنش‌زا و بی‌ثباتی در منطقه است و در تلاش است؛ نظام سلطنتی در این کشور را سرنگون کند. بنابراین در وهله نخست راهکار اساسی در برون‌رفت از این وضعیت خصمانه در مناسبات دو کشور، لزوم تغییر ادراک حاکمان سعودی نسبت به تحولات

منطقه‌ای به ویژه ایران است که بی تردید جمهوری اسلامی ایران به سهم خود می‌تواند؛ با ارسال سیگنال‌هایی، این روند تغییر ادراک را شتاب بخشد. البته نقش مهم و موثر همسایگان چون عراق و قطر را هم نباید نادیده گرفت. برای اینکه منطقه پراکنجه غرب آسیا روی صلح و آرامش را به خود ببیند؛ بازیگران کلیدی منطقه به ویژه جمهوری اسلامی ایران و عربستان باید بتوانند؛ در قالب گفتگو به فهم مشترکی از مفهوم تهدید و ثبات در منطقه برسند. چراکه هرگونه طرح منطقه‌ای و ترتیبات امنیتی همچون طرح صلح هرمز و موفقیتشان، رهین تغییر ادراک و ذهنیت‌ها از تهدیدات منطقه‌ای است؛ در غیر این صورت در عمل طرح‌ها همچون گذشته فقط بر روی کاغذ خواهد ماند.

## منابع

### کتاب

- آقای، سید داود (۱۳۶۸). *سیاست و حکومت در عربستان سعودی*، نشر میزان، چاپ اول، تهران.
- احمدی، حمید (۱۳۸۷) *روابط ایران و عربستان در سده بیستم (دوره پهلوی)* مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، چاپ اول، تهران.
- الیوت هاوس، کارن (۱۳۹۴) *درباره عربستان: مردم، گذشته، دین، خطوط گسست و آینده*، مترجمان فاطمه مهسا کاراموزیان و مرتضی رجایی خراسانی سال ۱۳۹۴.
- امیر اصلانی، اردوان (۱۳۹۸) *عربستان سعودی از ظهور تا سقوط*، ترجمه آژینا ربانی، نشر ماهریس، چاپ دوم، تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۱) *جامعه‌شناسی سیاسی*، نشر نی، چاپ هشتم، تهران.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) *گذار به دموکراسی (مباحث نظری)*، نشر نگاه معاصر، چاپ دوم، تهران.



- دال، رابرت، استاین بریکنر، بروس (۱۳۹۴) *تحلیل سیاسی مدرن*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، نشر فرهنگ جاوید، تهران.
- درویشی، داریوش (۱۳۹۷) *عربستان سیاست خارجی در سایه بحران های داخلی*، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع).
- الرشید، مضای (۱۳۹۳) *عربستان سعودی و جریان های اسلامی جدید*، مترجم رضا نجف زاده، ناشر پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات، چاپ اول، تهران.
- رمضانی، روح الله (۱۳۹۸) *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، نشر نی، تهران.
- سبحانی فر، محمدجواد (۱۳۸۱) *همگرایی و واگرایی در روابط ایران و عربستان و تاثیر آن بر امنیت ملی ایران*، کتاب دکترای دانشگاه عالی دفاع ملی.
- شیرازی، نورالدین (۱۳۶۷) *نظام آل سعود*، انتشارات فراندیش، چاپ اول، تهران.
- طاهری، سید مهدی (۱۳۹۷) *علل تداوم قدرت رژیم پادشاهی عربستان سعودی*، موسسه فرهنگی هنری مشعر، تهران.
- فولر، گراهام (۱۳۹۴) *قبله عالم ژئوپلیتیک ایران*، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، چاپ هفتم، تهران.
- فونتن، آندره (۱۳۶۲) *یک بستر و دو رویا، تاریخ تنش زدایی (۱۱-۱۹۶۲)*، ترجمه: عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر نو، تهران.

- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۴) / اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ یازدهم، نشر مرکز، تهران.
- احمدیان، حسن (۱۳۹۲) / خاورمیانه ۹ (ویژه مسائل داخلی عربستان)، دین و دولت در عربستان سعودی، از دولت وهابی تا وهابیت دولتی، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، چاپ نخست، تهران.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۴) / تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، انتشارات سمت، تهران.
- نقیب‌زاده، احمد (۱۳۸۰) / درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی، انتشارات سمت، تهران.

#### مقاله‌ها

- احمدی، حمید (۱۳۹۶) / عربستان سعودی و نظم مطلوب منطقه ای، مجموعه مقالات نخستین همایش بین المللی امنیت تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- اسدی، علی اکبر (۱۳۹۶). «سیاست خارجی عربستان سعودی: منابع، اهداف و مسائل»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۲۰ (۷۵)، صص ۱۰۷-۱۳۲.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۷۶) / رانت، دولت رانتیر، رانتیریسیم، یک بررسی مفهومی، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۱۲۶-۱۲۵.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۷) / ساختار قدرت در عربستان سعودی، تالیفات و نوشته‌ها، وبلاگ نوذر شفیعی
- طاهایی، سیدجواد، (۱۳۸۲)، بازشناسی منطق رفتاری جدید از ناحیه جامعه سیاسی این کشور؛ پارادوکس عربستانی، راهبرد، بهار، دوره ۱۱، شماره ۱، صص ۲۳۱-۱۹۱.

- طاهری، سیدمهدی (۱۳۹۶) حاکمیت نظام سیاسی قبیله محور در عربستان سعودی، فصلنامه پژوهش‌های منطقه‌ای، سال پنجم، شماره ۱۵. صص ۶۷-۴۳.
- فتاحی اردکانی، حسین، امام جمعه زاده، سیدجواد، هرسیچ، حسین (۱۳۹۷) تجزیه و تحلیل الگوی قدرت نرم در خاورمیانه: مطالعه موردی عربستان سعودی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال هشتم، شماره اول. بهار ۱۳۹۷، صص ۶۲-۲۹.
- نادری، عباس (۱۳۸۸) بررسی جامعه‌شناختی نظام سیاسی عربستان سعودی، مجله سیاست خارجی، سال بیست و سوم، شماره ۳.
- نجات، سیدعلی (۱۳۹۹) تزلزل در پایه‌های ساختار قدرت عربستان سعودی، سایت خبری تحلیلی راهبرد معاصر، کدخبر ۴۶۸۱۷.

#### منابع انگلیسی

- Niblock, Tim (2006) *Saudi Arabia Power, Legitimacy and Survival*, Institute for Middle Eastern And Islamic Study, University of Durham.
- Aburish, K.said (1996) *the rise, corruption and Coming Fall of the House of Saud*, New York: St. Martine s Griffin
- Al-Shihabi, Ali (2016) *The Saudi Kingdom between the Jihadi hammer and the Iranian Anvil*, Markus Wiener Publishers Princeton.
- Nuruzzaman, Mohammed (2019) *Foreign Policy of Saudi Arabia*, Oxford Bibliographies in International Relations Of Power, Princeton University Press.

- Partrick, Neil (2016) *Saudi Arabian Foreign Policy Conflict and Cooperation*, I.B. Tauris.
- Rose, Gideon(1998) *Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy*, *World politics*, Vol.51, No.1
- Rosenau, James (2006) *The Study of World Politics Volume 1: theoretical and methodological challenges*, Routledge, New York.
- Schweller, Randall L.(2006) *Unanswered threats : Political Constraints on the Balance*
- Schweller, L: Randall (2006) *Unanswered Threats, Political Constraints on the Balance of Power*, Princeton University Press.
- Taliaferro, W. Jeffrey, Ripsman M. norrin , lobell ,E. steven, (2009) *Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, Cambridge University Press.
- Aburish, Said K (1996) *The Rise, Corruption and Coming Fall Of The House Of Saud*, Publisher St Martins Pr.
- Felsch, Maximilian(2020) *The Ascent of Saudi Arabia to a Regional Hegemon: The Role of Institutional Power in the League of Arab States*, *SAGE Journals*, Volume: 57 issue: 2.
- Cordesman ,Anthony,. Al-Rodhan, Khalid. R (2007) Vol.1, *Gulf Military Forces in an Era of Asymmetric Wars*, Published in cooperation with the Center for Strategic and International Studies, Washington, D.C.
- Hubbard, Ben(2020) *MBS: The Rise of a Saudi Prince*, *The New York Times*.

- Saud Manqarah, Abdulmajeed(2019) *Competing Models in the Middle East: Saudi Arabia and Iran*, King Faisal Center for Research and Islamic Studies, especial Report.
- Keynoush, Banafsheh(2016) *Saudi Arabia and Iran Friends or Foes?* Palgrave Macmillan, New York, NY.